

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مسلك ملازمه:

مقدمه دوم: در مقدمه اولي بيان شد كه احد الضدين ملازم با ترك ضد ديگر است و ما عرض كرديم كه ملازمه هم از نظر عقلي و هم نظر عرفي ثابت است. حالا اينها در مقدمه دوم مي گویند كه متلازمين بايد متوافقين در حكم باشند يعني اگر ازاله وجوب پيدا كرد ازاله كه با ترك صلاه ملازم است بايد اينها متحد در حكم باشند و بگوئيم كه ازاله واجب است و ترك صلاه هم واجب است و نمي شود كه ازاله واجب باشد اما ترك صلاه واجب نباشد بدليل اينكه اگر متلازمين متوافقين در حكم نباشند يكي از اين دو فرض است: فرض اول اين است كه آن ملازم ديگر اصلا حكمي ندارد و بگوئيم كه ازاله نجاست از مسجد وجوب دارد اما ترك الصلاه كه ملازم با او هست اصلا حكمي ندارد. فرض دوم اين است كه بگوئيم ترك الصلاه داراي حكم است.

فرض اول باطل را كه ترك الصلاه اصلا حكمي نداشته باشد مي گویند كه اين باطل است براي اينكه (ان لله تبارك و تعالي في كل واقعه حكما) ما نمي توانيم يك چيزي را پيدا بكنيم و بگوئيم كه از نظر شرعي اين داراي حكمي نيست.

و اگر بياييم فرض بكنيم كه ازاله وجوب دارد اما ترك الصلاه از نظر شرعي حكم ندارد اين با اين عبارت كه يا عبارت معروف اصوليين است و يا مضمون بعضي از روايات هم چنين چيزي است كه (ان لله تبارك و تعالي في كل واقعه حكما).

فرض دوم اين است كه بگوئيم ترك الصلاه يك حكمي دارد و اگر بخواهد ترك الصلاه حكم داشته باشد اين حكم از سه حال بيرون نيست: احتمال اول اينكه همان حكم ملازم باشد يعني وجوب كه حكم ازاله است در ترك الصلاه هم باشد و ترك الصلاه هم واجب مي شود و هو المطلوب.

احتمال دوم اين است كه ترك الصلاه يك حكم لزومي مخالف با آن حكم ملازم دارد يعني در ملازم مي گوئيم كه ازاله وجوب دارد و ترك الصلاه حرام است. مي گویند اين هم اشكال دارد و اشكالش اين است كه از اين تكليف به ما لا يطاق لازم مي آيد يعني اگر كسي وارد مسجد بشود ازاله نجاست فورا بر او واجب باشد و ترك الصلاه هم بر او حرام باشد! اين مستلزم تكليف به ما لا يطاق است.

و احتمال سوم اين است كه بگوئيم ملازم حكم دارد ولي حكمش حكم لزومي نيست بلكه مثلا يا اباحه است يا استحباب و يا كراهت. بدین صورت كه بگوئيم شارع ازاله را واجب کرده و ملازم اين ازاله كه ترك الصلاه است حكمش لزومي نيست بلكه عنوان استحباب يا كراهت و يا اباحه را دارد.

اشكال اين فرض سوم اين است كه در باب متلازمين اگر ما گفتيم كه ترك الصلاه مستحب است اين معنايش اين است كه تركش جايز است يعني ترك الصلاه جايز است و اگر گفتيم مباح هست باز هكذا؛ در حالي كه در لابدیت متلازمين شكي نيست يعني اگر شارع گفت كه نماز بر تو واجب است و من ببينم اين نماز واجب با اشغال مكاني است در اینجا نمي شود كه اين

اشغال مکان لابدیت عقلی نداشته باشد؛ یعنی اگر شارع از طرفی بگوید که اشغال مکان بر تو جایز است در این صورت در اینجا لابدیت عقلی وجود ندارد و این برخلاف فرض ما است و فرض ما این است که در متلازمین نزاعی و کلامی در لابدیت عقلی او وجود ندارد و اگر يك ملازمی واجب شد عقل می گوید که ملازم دیگر او هم باید اتیان بشود.

مثلا اگر ترك يك حرامی متوقف بر يك فعلی است مثلا فرض کنید که من بخواهم غیبت را ترك کنم این متوقف است بر اینکه من مطالعه کنم در اینجا ولو اینکه این مطالعه وجوب شرعی نداشته باشد اما لابدیت عقلی که دارد برای اینکه این عنوان مقدمه ترك غیبت را دارد و در باب مقدمه واجب می گوییم که مقدمه لابدیت عقلی را دارد.

و این لابدیت عقلی هم در باب مقدمه مطرح است و هم در باب متلازمین مطرح است بنابراین اگر بخواهد این ترك صلاه استحباب، اباحه و یا کراهت داشته باشد این با لابدیت عقلیه که مستفاد از متلازمین است سازگاری ندارد. بنابراین استدلال برای مقدمه دوم که مستدل می گوید ملازم دیگر باید دارای حکم باشد و این حکم هم باید همان حکم در ملازم دیگر باشد ثابت می شود.

ایراد بر مقدمه دوم:

مرحوم آخوند در کفایه در رد این مقدمه دوم فرموده اند که اولاً ما دلیلی نداریم بر اینکه متلازمین باید متوافقی باشند و آن مقداری که این دلیل اقتضا دارد این است که متلازمین نمی توانند متخالفین در حکم باشند یعنی اگر یکی بخواهد واجب باشد و دیگری حرام این قابل قبول نیست و مستلزم تکلیف به ما لایطاق است.

نظر استاد محترم:

این بیان مرحوم آخوند به ان بیانی که ما از دلیل ذکر کردیم نمی تواند جواب درستی باشد چون آن دلیلی که ذکر شد اثبات می کند که حکم متلازمین هم باید مخالف نباشد و هم اثبات کرد که باید متوافقی در حکم باشند لذا با این باید ما هم بیان مرحوم آخوند و هم دیگرانی که بعد از ایشان آمده اند (مثل مرحوم محقق نائینی که در اجود التقريرات ج2 ص7 و مرحوم محقق خوئی) و فرموده اند که ما دلیلی نداریم که متلازمین باید متوافقی در حکم باشد و نهایت چیزی که هست این است که نباید اینها مخالف با یکدیگر باشد، رد می شود.

سپس مرحوم آخوند فرموده اند که حالا ما می آییم همان فرض اول را می گیریم که فرض اول این است که بگوییم احد المتلازمین دارای حکمی باشد اما ملازم دیگر خالی از حکم باشد؛ شما مستدل گفتید که این نمی شود برای اینکه ما می دانیم که (ان لله تبارك و تعالی في كل واقعه حكما).

مرحوم آخوند می فرماید ما این را نمی پذیریم و می گوییم اشکالی ندارد که ملازم دیگر در این فرض خالی از حکم باشد؛ بله ما (مرحوم آخوند) قبول داریم که هر واقعه ای و هر حادثه ای در عالم در لوح محفوظ دارای حکمی است و شما نمی توانید بگویید که در اسلام ما چیزی داریم که شارع حکم این را در لوح محفوظ معنی نکرده باشد! لکن در مقام فعلیت ممکن است که يك واقعه ای بالفعل خالی از حکم باشد مثلا الان در اینجا چون این ملازم عبارت از ترك الصلاه است و ملازم با ازاله است، روی يك عنوان ثانوی یعنی همین که مبتلای به مضاد شدن است (مثلا يك وقتی می گوییم که ترك الصلاه به تنهایی حکمش چیست و کاری نداریم که این ضد برای ازاله واقع شده باشد و در اینجا صلاه مضاد با ازاله محل بحث است که حکم جدایی از صلاه بدون مضاد است) مانعی ندارد که خالی از حکم باشد یعنی بالفعل دارای حکمی نیست. (البته در عبارت کفایه بحث عنوان اولی و ثانوی مطرح نشده بلکه حکم واقعی و فعلی مطرح شده).

در نتیجه مرحوم آخوند می فرماید این که داریم (ان لله تبارك و تعالی في كل واقعه حكما) مراد از این حکم واقعی است و الا ممکن است که در مقام ظاهر و در مقام فعلیت بگوییم که يك شيء و واقعه ای خالی حکم باشد.

تحقیق: در اینجا باید ببینیم که تحقیق چه اقتضائی دارد یعنی اگر کسی بگوید چه اشکالی دارد که يك شیئي حتي در لوح محفوظ حکمی برای او جعل نشده باشد. و به عبارت دیگر آیا ما يك دلیل عقلي محکم یا دلیل نقلی معتبر داریم که بگوییم شارع چون دینش دین جامع و کاملی هست در هر امری حکمی دارد؟

برای روشن شدن این مطلب ما باید مقداری در مقدمات حکم دقت بکنیم (و من در سالهای گذشته هم عرض کردم که بحث حکم باید در علم اصول باید به عنوان يك بحث مستقل مطرح بشود: حکم چیست؟ اقسام حکم چیست؟ مقدمات حکم چیست؟ آیا بین احکام خمسۀ تضاد وجود دارد؟ و یکی هم همین بحث) که این که در السنه فقها معروف هست که (ان لله تبارك و تعالي في كل واقعه حکما) آیا این مطلب اساسی دارد؟ و یا اینکه این هم از همان مشهوراتی است که (به قول مرحوم محقق اصفهانی) رب شهره لا اصل لها؟!

مرحوم آخوند می فرمایند که ما قبول داریم که در مرحوم واقع هیچ حادثه ای خالی از حکم نیست اما در مرحله فعلیت و در ظاهر ممکن است که خالی از حکم باشد. ظاهر این است است که ما وقتی می آییم مقدمات حکم را مد نظر قرار می دهیم روی آن مبنای معروفی که عدلیه دارند، عدلیه قائلند به اینکه احکام يك احکام اقتضائی هستند یعنی احکام تابع مصلحت و مفسده می باشند.

در اینجا این سوال پیش می آید که آیا ممکن است که در يك فعلی نه اقتضای مصلحت باشد و نه اقتضای مفسده؟ بله چون این عقلا محال نیست که يك فعلی را ما داشته باشیم که نه اقتضای مصلحت درش باشد و نه اقتضای مفسده داشته باشد که معمولا از این گونه افعال تعبیر به اباحه می شود.

گاهی اوقات در خود جعل اباحه برای این افعال مصلحت وجود دارد یعنی برای اینکه خود مردم نمی توانند متوجه این امور بشوند شارع می گوید که این مثلا این شی مباح است و این هم مباح است؛ اما این مطلب دائمی و عموی نیست یعنی ممکن است در يك جایی در خود جعل اباحه شرعیه هم وجه و مصلحتی وجود نداشته باشد مثلا فرض کنید که فعل و عمل مجنون نه اقتضای مصلحت داشته و نه مفسده، در اینجا وجهی هم نداشته باشد که شارع بیاورد بگوید که هذا العمل جائز؛ که در این صورت فعل مجنون تحت اباحه عقلي باقی می ماند پس ما می توانیم فرض بکنیم موردی را که در آن مورد هیچ اقتضائی وجود ندارد و در آن موردی حتی حکمی به عنوان اباحه شرعیه ما نداشته باشیم و تنها اباحه عقلي در آن مطرح می باشد.

بنابراین آن حکمی این شیئي که فرض کردیم شارع در لوح محفوظ برای او حکمی را بیان نفرموده این همان تحت عنوان برائت و اباحه عقلي قرار می گیرد ولی در اینجا اباحه شرعیه وجود ندارد. (ریشه این تحقیق در کلام امام (ره) (مناهج الوصول ج 2 ص 17) آمده و بعضی از تلامذه ایشان من جمله والد بزرگوار ما (حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی مدظله) هم این مبنا را پذیرفته اند. از عبارت کتاب محاضرات مرحوم آقای خوئی هم استفاده می شود که تمایل به این مبنا دارند چون ایشان در عبارت کتابشان فرقی بین حکم واقعی و فعلی بلکه می فرمایند که چه اشکالی دارد که يك واقعه ای خالی از حکم باشد).

نظر استاد محترم: به نظر ما این مبنا و فرمایش مرحوم امام صحیح است و در تایید این مبنا و فرمایش عرض می کنیم که در بعضی از روایت دارد که (ان الله سكت عن اشیاء لم یسکت عنها نسیانا). در اینجا معنای سکت این نیست که حکم فعلی ندارد و حکم انشائی دارد بلکه معنای سکت این است که اصلا در حکم محفوظ هم درش حکم انشائی برایش ذکر نشده. بنابر این اولاً این مطلب (ان لله تبارك و تعالي في كل واقعه حکما) را نسبت به اصولیین داده اند و ثانیاً اگر این چنین مطلبی هم وجود داشته باشد ما می آییم آن را تقیید می زنیم و می گوییم این به حسب غالب است. کل واقعه یعنی واقعه ای که مقدمات حکمی از قبیل اقتضا و غیره درش وجود داشته باشد ولی اگر واقعه ای که مقدمات حکم درش نیست در آنجا لازم نیست که حتما حکمی هم داشته باشد.

اشکال دوم بر مقدمه دوم: بنابراین اشکال اصلی که به این استدلال وارد است این است که يك فرض شما این بود که بگوییم ترك الصلاه حکم ندارد و گفتید که خلو از حکم باطل است. و ما این را جواب دادیم که خلو از حکم باطل نیست و امکان این

وجود دارد و مي شود كه يك واقعه اي خالي از حكم باشد.

اشكال سوم بر مقدمه دوم اين است كه اگر ما گفتيم ازاله واجب است و بخواهيم بگوئيم ترك الصلاه هم واجب است اين موجب لغويت مي شود چون شارع وقتي كه مي داند اين ازاله در عالم خارج ملازم با ترك الصلاه است و كسي كه مي خواهد ازاله بکند بايد صلاه را ترك بکند و چه وجهي دارد كه ما بگوئيم شارع بايد مجدداً بگويد كه اين ترك صلاه هم واجب است. بنا بر اين اين وجوب شرعي ملازم ديگر لغو است.

نتيجه گيري:

با اين اشكالات ثلاثه اين مقدمه دوم باطل مي شود و نتيجه اين مي شود كه (همانطوري كه از راه مقدميت در سال گذشته نتوانستيم) از راه تلازم هم ما نتوانستيم به اين نتيجه برسيم كه امر به شيء مقتضي از ضد خاص است. بنا بر اين نتيجه اين مي شود ما را راه و دليلي كه اثبات بکند كه امر به شيء مقتضي نهي از ضد خاص است نداريم.